



گاهنامه
فرهنگی
سیاسی
اجتماعی

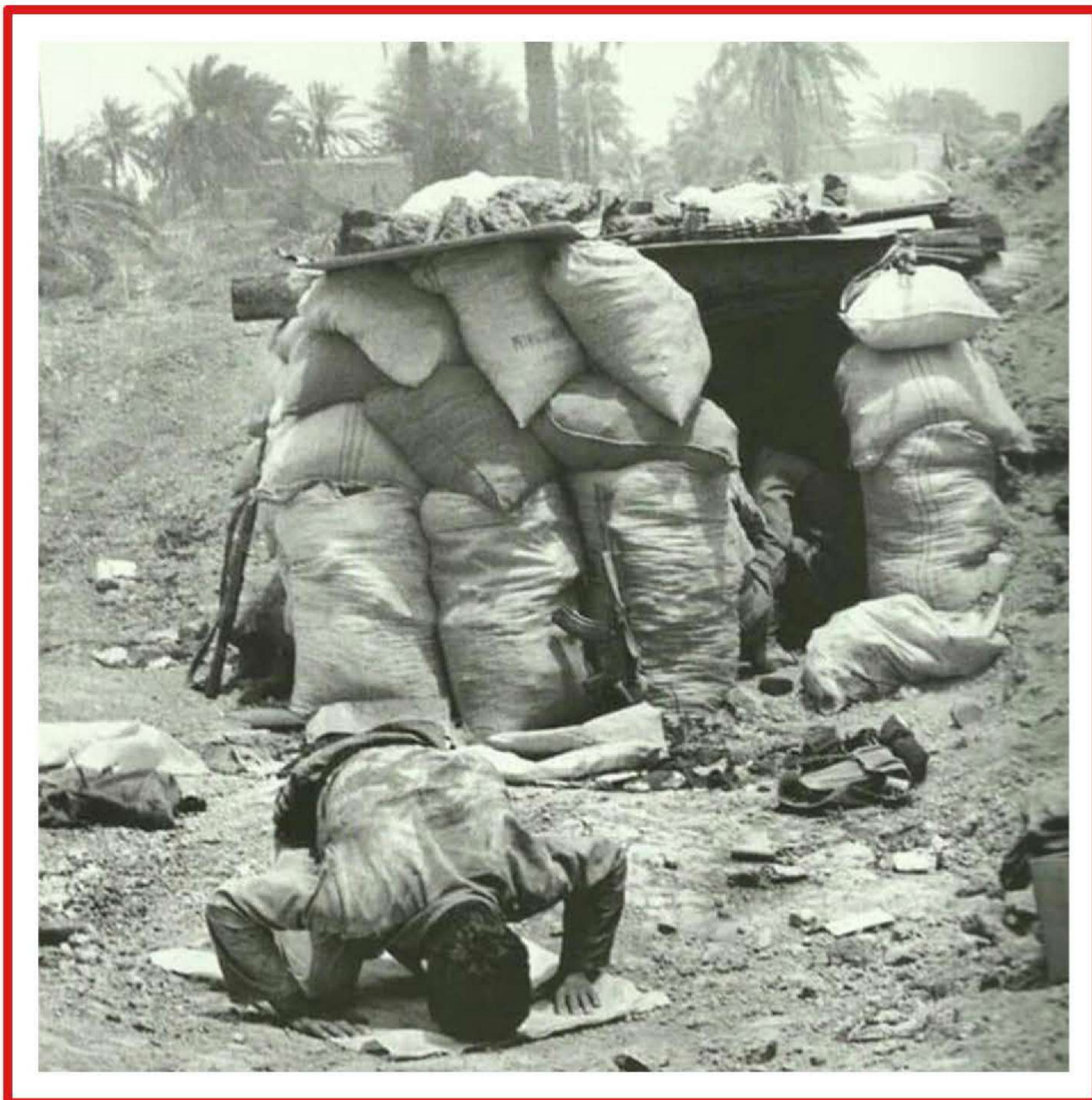
مجمع دانشجویان عدالتخواه دانشگاه تهران

دی ۹۹ سال دوم

ویژهنامه شهادت سپهبد سلیمانی

شهید نهضت

- شهید در تسخیر سهم خواهی
- ما لكم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین
- ایمان یک تصدیق نیست!



«ما لكم لاتقاتلون فی سبیل اللّٰه و المستضعفین؟!»

جهان کنونی جهانی ضد ارزش است. جهانی است که تنها به توصیف کفایت می‌کند و پا برمی‌چیند و گزارش می‌کند. دقیقاً همین نقطه است که باعث می‌شود ایدئولوژی که ناظر بر کنش است، در عصر کنونی چنین مورد حمله واقع شود و به مثابه‌ی نوعی توهین تلقی گردد؛ چرا که دیگر به وجه توصیفی اکتفا نکرده و گام در مسیر تجویز نهاده است. این نوع نگرش به ارزش‌هایی که نظم کنونی را بر نمی‌تابند و آن را کنار می‌زنند، خود ابتدای بحران است. کناره‌گیری از مبارزه برای زندگی در سایه‌ی آرامش ناشی از انفعال، همواره مورد نهی بزرگان بوده است و باید دانست که اساساً مفهوم جهاد با «مانع» و «رنج» گره خورده است و همین دو نوع وصف است که علی(ع) را بر آن داشته است تا بگوید: «انّ الجهاد بابٌ من ابواب الجنّة فتحه اللّٰه لخاصّة اولیاءه». بدین ترتیب انکار مانع و انفعال در برابر آن، خصلت مؤمنان نیست و در برابر موانع زیست مؤمنانه نیز به فرموده‌ی اولیای الهی نباید از جهاد دست کشید و نهیب قرآنی آیه ۷۵ سوره نساء نیز که با «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ» همواره به گوش می‌رسد، تکرار مؤکد همین تکلیف الهی است.

بایستی حق داد که صحبت از مفهومی چون «جهاد» که هم با مقوله ارزش گره خورده است و هم جان آدمی در آن مورد تهدید قرار می‌گیرد، شاید در عصر کنونی که آدمی چنین بر «حق حیات» خود پافشاری می‌کند، قدری غریب و ناموجه جلوه کند. این موضوع در قرآن نیز مورد اشاره بوده و قرآن با در نظر گرفتن این کراهت آدمی، این تکلیف را واجب دانسته است و جالب است نحو «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ» که در آیه ۲۱۶ سوره بقره برای بیان وجوب جهاد انتخاب شده است(شاید برای پیشگیری از بهانه‌هایی که با اتکا به اصول لفظی، وجوب آن را ثابت ندانند!) دقیقاً لحن وجوب تکالیفی چون روزه است. از طرفی آیه‌ی معروف «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» در ادامه همین آیه و برای تکلیف جهاد بیان شده است!

ارزش‌ها چون دیده نمی‌شوند و لمس نمی‌شوند و چون تیغ اوکام شاید نتواند آن‌ها را بشکافد، در دنیای کنونی مقبول

شاید نتواند آن‌ها را بشکافد، در دنیای کنونی مقبول نیستند. یادداشت کنونی اما برای توضیح اهمیت مفهوم «جهاد» به سراغ قرآن خواهد رفت که مطالب آن نیز برای کسانی که دنبال تجربه‌ی عینی هستند، شاید چندان اثربخش نباشد. قرآن نیز هنگام طرح مسأله جهاد صحبت از امری می‌کند که پنهان است و ما می‌دانیم هرآنچه پنهان است، موجد ایمان است. در حدیثی از امام باقر(ع) نیز آمده است: «از امیرالمؤمنین (ع) پرسیده شد از ایمان، در پاسخ فرمودند: به راستی خدای عز و جل ایمان را بر چهار ستون نهاده، بر صبر و یقین و عدالت و جهاد... و جهاد بر چهار پره است، بر امر به معروف و نهی از منکر و پایداری در جبهه‌ها و بغض فاسقان». این امر در آیه ی ۷۶ سوره نساء نیز با عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ» مورد تأکید قرار گرفته است. از طرفی قرآن در آیه ۲۴ سوره توبه به ما می‌گوید که اگر اطرافیان شما، سرمایه‌تان و تجارتی که بیم کسادش را دارید برای شما از خدا و رسول او و جهاد عزیزترند «فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ». با توجه به آیه به نظر می‌رسد که جهاد گونه‌ای از امتحان و سنجش است تا مشخص شود در برابر امر پیدا و پنهان، آدمی سمت کدام یک می‌رود.

زمین را خواهد برگزید یا راه آسمان را. سمت تجارت و اموالی که پیش روی وی است یا عرصه‌ای که جان را بازیچه می‌گیرد.

از سوی دیگر یکی از مواردی که در قرآن از سنتی الهی سخن گفته شده است، آیه ۴۰ سوره حج است که عدم مبادرت به جهاد را باعث فراموشی ذکر خدا و از بین رفتن مساجد یاد خدا می‌داند و جالب‌تر این که این تعطیلی یاد خدا، تنها متوقف به مساجد مسلمانان نبوده و عبادتگاه‌های مسیحیان و یهودیان را نیز در بر خواهد گرفت. به نظر می‌رسد امتحان جهاد لحظه‌به‌لحظه آدمی را با امر خطیرتری مواجه می‌کند؛

آرمان‌ها، ارزش عزت و دیگر ارزش‌هایی که در اینستاگرام قابل عرضه نیست. سلیمانی‌ها دل در گروی تعالیمی داشتند که خریدنی نبود. سلیمانی‌ها یادآور ایمان بودند؛ همان که در عصر ما دیگر به چشم نمی‌آید، چرا که در این تماشاگاه مردم دنبال چیزی هستند که مشغول(غافل)شان کند. سلیمانی‌ها فریادزنان مسأله‌ای بودند که برای دنیای ما کمی زیادی حساس است؛ فریضه‌ی جهاد!

سخن را با قولی از مرحوم علی شریعتی به پایان می‌برم: «نفس انسان بودن، آگاه بودن، ایمان داشتن و زندگی کردن، آدمی را مسئول جهاد می‌کند و حسین(ع) مثل اعلای انسانیت زنده‌ی عاشق و آگاه است.»

گویی عدم مبادرت به جهاد در لحظه‌ی کنونی، به گونه‌ای اعلام این نکته است که نه تنها امر پروردگار را اکنون می‌توان به بهانه‌های مختلف زیر پا گذاشت، بلکه می‌توان نسبت به فراموشی یاد خداوند در آینده نیز بی‌اعتنا بود و توجهی نکرد که عدم توجه به جهاد چه عواقب سویی خواهد داشت.

علاوه بر عواقب دنیوی، شاید یکی از شدیدالحن‌ترین آیات قرآن در باب مجازات‌های اخروی، آیه‌ی ۸۱ توبه باشد که برای بهانه‌جویان جهاد که گرمای هوا را متذکر شده‌اند، با خطاب «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» گرمای سوزان آتش جهنم یادآور گشته که لحن آن نیز بسیار تند و عتاب‌آلود است.

یکی از عناصر نهفته در مفهوم جهاد، دشمن است که این صف‌آرایی در برابر او به وقوع می‌پیوندد. همین نکته است که در ادامه‌ی آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی نساء به آن اشاره شده و دشمنان با عنوان «اولیاء الشیطان» معرفی شده‌اند. اولیایی که غالباً از لحاظ عِدّه و عُدّه نیز نسبت به مسلمانان شرایط بهتری داشته‌اند و گویی مفهوم «رنج»ی که مورد اشاره قرار گرفت، می‌تواند ناظر بر همین جنبه باشد که وجوب جهاد، در برابر دشمنی صادر شده است که مقابله با آن به سادگی نیز ممکن نخواهد بود. رنج مضاعف جایی است که جهان کنونی نیز نه تنها در برابر جنایات سکوت پیشه می‌کند و دم برنمی‌آورد، بلکه با ایجاد ساختارهای مختلف نهادی و رسانه‌ای، خروج از این نظم پوشالی را ممنوع می‌شمارد و جهاد دقیقاً در چنین نقطه‌ای است که اهمیت پیدا می‌کند. جهان ما در برابر ظلم و استکبار کسانی که هرگز از ابراز سیاست‌های مزورانه‌ی ننگین خود ابایی نداشته‌اند جهان‌خنثایی است. جهانی که آرمان صلح را در زیر سایه‌های سنگین اسلحه‌های اتمی و جنگنده‌های هوایی غول‌آسا دنبال می‌کند و خوش‌باور است که با وجود خباثاتی چون اسرائیل و آمریکا به آن آرمان نیز دست خواهد یافت.

در چنین زمانه‌ی پست و بی‌مقداری است که رادمردانی چون سلیمانی برخاستند و نه تنها نهراسیدند که ابراز کنند به شهادت و جهاد عشق می‌ورزند، بلکه قدم در راه مبارزه با رذل‌ترین قبیله‌ای گذاشتند که جهانیان را تماشای تصاویر جنایات‌شان لرزه بر اندام می‌افکند.

سلیمانی‌ها مردان «ابراز نگرانی» نبودند و هرگز منت «محکوم کردن حوادث مختلف» را نکشیدند. قدم در راه نهادند برای آرمانی که می‌دانستند حقیقت است. سلیمانی‌ها شایان ستایش‌اند که با این که جان در دست گرفته و آن سوی مرزها برای امنیت و آسایش ما می‌جنگیدند، منتی بر سر ما نگذاشتند و پاداش خود را تنها از کسی طلب می‌کردند که اعمال خود را در راه او می‌دانستند. سلیمانی‌ها منادیان ارزش‌ها بودند. ارزش آزادگی، ارزش مبارزه برای



شهید در تسخیر سهم خواهی

مندان به گفت‌وگو تا پیرمردان محافظه‌کار، از مستکبرین داخلی تا مفسدین و یقه‌سفیدها، از صاحبان مناصب دولتی و صندلی‌های چرخ‌دار تا جوانان بیکار، از اصحاب زور و زر تا کوخ نشینان و کارتن‌خواب‌ها، زیر عبایش جا می‌شوند. داشتن یک تصویر در کنار شهید دلیل اقناع و همراه کردن افکار عمومی می‌شود. به همین علت مفسدین هزینه بزرگداشت شهدا را می‌دهند. البته اشکالی هم ندارد؛ همه از شهید به اندازه خود سهمی می‌برند و نباید سهمشان را نفی کنیم. از شهیدی که اخمش لرزه بر اندام کاخ‌نشینان می‌انداخت، قابی ساخته‌اند که رهبران مذاکره و طلایه‌داران سازش، از مجاهدت‌های با او خاطره می‌گویند و اشک می‌ریزند. هرچند "فریاد حلقوم بریده جاودانه است"، از این فریاد چیزی نمانده است. در عوض کتاب‌های زندگینامه شهدا ماهانه توسط ادارات دولتی خریداری می‌شود تا روی میز تکنوکرات‌ها برود. در عوض عکس شهید را همه‌جا می‌بینید. سردر بنگاه‌های خیریه مفسدین، پشت شیشه بنز پسر سردار فلانی، پس‌زمینه آیفون نئو حزب‌اللهی‌ها، همه جا تصویر او هست. نامش را از زبان منبری تئوریسین اسلام لیبرال پای درس اخلاق می‌شنوید، از زبان مداح رانت‌خور پای روضه، از زبان کیف‌کش‌های راه‌یافته به مجلس، از زبان هم‌زمانی که دیگر لباس رزم از تن کنده و آماده کارزار انتخابات می‌شوند؛ نامش را همه جا می‌شنوید. اما داد و خشم شهید، لابه‌لای لبخندش گم می‌شود. از شهید مرزبندی نمی‌بینید. هرچیزی که اندکی سبد رأی هم‌زمانش را کوچک‌تر کند، زیر تیغ مصلحت می‌رود.

آخرش را اول می‌گوییم؛ شهید در جامعه ما مرده است. شهید فردی است که در راه اسلام کشته شده است و تنها چیزی که جامعه ما از آن می‌فهمد مردن اوست. در جوشش خون شهید اثری از گفتمان و سلوک او نیست، تنها چیزی که می‌جوشد عکس‌ها و لبخندهایی است که از او به جا مانده است. برای ما از او تصویری ساخته‌اند که حرف‌هایش لبه ندارد، بی‌خطر است، کسی را نمی‌ترساند. قاب عکسی صورتی برایمان ساخته‌اند که هر وقت دلمان تنگ شد خاکش را بگیریم و فاتحه‌ای بخوانیم. اگر خیلی در زندگی شخصی به دشواری افتادیم احتمالاً هر از چند گاهی برای فراگیری اصول زندگی شخصی و لبخند زدن در جامعه و داشتن حسی خوب، نگاهی به کتاب زندگیش بیندازیم. اما از آن شهیدی که امام می‌گفت از هر قطره خونس انسانی مبارز و مصمم به وجود می‌آید یا آن شهیدی که قرار بود موتور محرک جامعه باشد، برایمان تنها لبخند باقی گذاشته اند.

اینجا شهید بعد از شهادتش سانسور می‌شود. مدت‌هاست که از شهید، مبارزه و فریادش حذف شده است که گویی انگار از اساس چیزی برای مبارزه وجود ندارد؛ همه قله‌ها را فتح کرده‌ایم. فریاد شهید قطع می‌شود و بعد از شهادتش چیزی که از او پر کاربرد می‌شود عکس‌های اوست. عکس‌ها و لبخندها کاربرد سیاسی-اقتصادی پیدا می‌کنند. تبدیل به پوسته‌های انتخاباتی می‌شوند و سرتاسر شهر را پر می‌کنند. شهیدی که برایمان ساخته‌اند نظریه‌پرداز مصلحت است، ریش سفیدی است که تمام جریان‌های سیاسی از علاقه

مقاومت را فدای مذاکره کند. البته توقعی هم از ما نمی‌رود. ما اجازه دادیم که این‌گونه شود؛ اگر روز تشییع جنازه شهید وقتی روزنامه سازندگی تیتراژ "از لبنان تا ایران، جانم فدای ایران"، سردر روزنامه را کنده بودیم و نمی‌گذاشتیم شهید نهضت را قلب به شهید ایران‌شهر کنند، و ضعیفان اینطور نمی‌شد. باید همان روز وحدت پوشالی را برهم می‌زدیم. باید آن روز فریاد می‌زدیم که شهید برای این می‌جنگید که لبنان و عراق را زیر پرچم ایران بیاورد نه برای تخیلات و فانتزی‌های شما. افسوس که فقط سالگرد گرفتن را خوب یاد گرفته‌ایم. امیدوارم همانطور که امام گفت خون شهید بیدارمان می‌کند، خون شهید نجاتمان دهد. مگر این که این خون، ما را از این وضعیت که شهید را تسخیر و بازیچه سهم‌خواهی‌های این و آنش کرده‌اند برهاند.

از حالا شش‌ماه مانده به انتخابات، اصولگرایان بر سر مصادره حاج قاسم با یک دیگر رقابت می‌کنند. انگار هرکسی که عکس صمیمانه‌تری با او داشته باشد توانایی بیشتری برای ادراک کشور دارد. اصولگرایان به عنوان مهم‌ترین حامیان سازش و مذاکره، مسبب وضع موجود و نظریه‌پردازان وحدت، بیشترین تلاش را برای مصادره شهید مقاومت می‌کنند. غافل از این که مقاومت سازش نمی‌شناسد. اشخاص قدرت‌طلبی که رانت و ویژه خواری از خط به خط دفتر زندگی‌شان مشهود است، پای ثابت روضه‌های حاج قاسم شده‌اند. البته عجیب هم نیست. این‌ها در گرفتن انتقام خون شهیدشان هم مصلحت و امکان سازش را در نظر گرفتند. شهیدی که برایمان ساخته‌اند از عشاق قراردادهای بین‌المللی است. با اینکه می‌دانست تصویب FATF مسیرهای حیاتی اقتصادمحور مقاومت را می‌بندد، حاضر بود



ایمان یک تصدیق نیست!

چگونه مومن در هر کنش ایمان خود را تجلی می‌بخشد؟

«ایمان» چیست؟ برای برخی شاید ایمان یک تصدیق باشد، تصدیق گزاره «خداوند هست». به این صورت گفته می‌شود شخص به خداوند «ایمان» دارد. این تلقی ایمان را یکسره به ساحت نظر محدود می‌کند و از استلزامات عملی آن غافل است. به این صورت یادداشت پیش‌رو در تلاش خواهد بود نظری به غایت متفاوت در خصوص این مفهوم متعالی در پیش گیرد و جسورانه روشن سازد: «ایمان یک تصدیق نیست بلکه یک ستیز است!»



گاهنامه فرهنگی سیاسی اجتماعی
مجمع دانشجویان عدالتخواه
دانشگاه تهران (آرمان)
مدیر مسئول: سید سجاد سجادی
سرمدبیر: نوید ایوانیان - فاطمه دریایی
ویراستار: آمنه صالح



ut_edalatkhahi ut_edalatkhahi

امیرحسین کاشانی نیا
دانشجوی علوم سیاسی

امیرحسین کاشانی نیا دانشجوی علوم سیاسی

برای روشن ساختن این موضع نسبت به ایمان از عارف واصل شهید احمدعلی نیری خاطره‌ای نقل می‌کنیم. ایشان در بیان نحوه آغاز سلوکشان خاطره‌ای نقل می‌کنند، در سن دوازده سالگی به همراه دوستانشان به کوه می‌روند. برای کاری ایشان مسئول می‌شوند تا به چشمه رفته و آب بیاورند. کمی آن طرف‌تر از محل چشمه دخترانی در حال شنا بوده‌اند:

اینجاست که میدان ستیز بر پا می‌شود! آیا احمدعلی «مومن» است؟

آنطور که خود شهید می‌گوید وضعیت به گونه‌ای بوده که در صورت نگاه کردن، هیچ‌کس متوجه حضور او نمی‌شده است. این جدالی است بی‌رحمانه میان ایمان و امرخطیر! هرچه جدال مهلک‌تر و عظیم‌تر باشد جهش یا سقوط ناشی از آن هم بیشتر خواهد بود! نمونه‌ی جهش وجودی ناشی از توفیق بر امرخطیری مهلک در این داستان مشهود است. احمدعلی از این گناه می‌گذرد و برای تهیه آب به چشمه‌ای بسیار دورتر می‌رود: امر خطیر توسط ایمان به زانو در می‌آید! پس از بازگشت به محل اسکان احمدعلی کنار آتش می‌نشیند و از تصور واقعه به خود می‌لرزد. آنطور که خود این عارف شهید می‌گوید در همین حال در کنار آتش از عمق جان می‌گوید: «یا الله!» و آنگاه می‌شنود از تمامی ذرات عالم: «سبوح قدوس رب الملائکه و الروح!» آری جهشی رخ داده است و از آن‌جا که همه‌چیز از ورای مرتبه وجود شخص می‌آید، مومنی که به مرتبه بالاتر می‌رود از آن پس به گونه‌ای دیگر «می‌بیند»، «می‌شنود» و «می‌اندیشد»!

این نگاه به مفهوم «ایمان»، آن را در تمامی اعمال جاری می‌سازد، به این صورت ایمان دیگر صرفاً تصدیق یک گزاره نیست بلکه «احضار» آن گزاره در متن زندگی است! به این صورت مومن در هر حوزه‌ای که قدم می‌گذارد بسیاری از قواعد را درهم می‌ریزد زیرا او مجهز به سلاحی ناشناخته است، سلاحی که به ورای ظواهر نظر می‌کند: «ایمان!». مومن از تمامی میادین ساختگی و جدال‌های پوچ گذر می‌کند و تنها یک میدان است که ارزش «ایستادن و جنگیدن» دارد: «میدان ستیز با امرخطیر!»

روابط بین‌الملل حوزه‌ای است که عموماً دغدغه «قدرت» دارد، این حوزه مخصوصاً پس از آنکه به سیطره مکاتب رئالیستی در می‌آید تهی از هرگونه گزاره متافیزیکی می‌شود. به این صورت روابط بین‌الملل کنونی در ذات خود منافی «ایمان» است. متفکران روابط بین‌الملل

فارغ از این که انسان در چه فرآیندی به ادیان یا گزاره‌ها ایمان می‌آورد؛ ایمان آوردن مستلزم یک «حضور» است. آن کسی که ایمانش در هیچ حوزه‌ای حضور ندارد به واقع تفاوتی با کافر ندارد و نخواهد توانست سنگینی نام مقدس «مومن» را بر دوش خود تحمل کند. با این اوصاف سوالی در ذهن خواننده پدید می‌آید: «حضور و تجلی ایمان مومن در کجاست؟» ایمان مومن تنها در یک ستیز رخ می‌نماید: «ستیز با امرخطیر!». «امر خطیر» همان امر یا وضعیتی است که «ایمان» را به چالش می‌کشد. برای مثال فردی ادعای «ایمان» می‌کند، هیچ کس حتی خود او نخواهند دانست آیا او واقعا مومن است یا نه مگر آنکه صحنه ستیز با امر خطیر مهیا شود. به عبارتی فرصتی پدید آید که او در میان دو انتخاب مختار شود: «تقوا» و «گناه». پیروزی و شکست دادن امر خطیر همان است که تقوا خوانند و شکست از آن همان که گناه. در این خصوص چند نکته حائز اهمیت است: نخست آنکه امرخطیر هر کس بستگی به مرتبه وجودی او دارد، با شکست دادن و توفیق بر یک امرخطیر، مومن با جهشی در وجود متعالی‌تر می‌شود و به این سبب ایمانش نیز متعالی‌تر می‌گردد. ایمان متعالی‌تر، امر خطیری مهلک‌تر می‌طلبد. بنابراین چه بسا برای انسانی معمولی کنترل شهوت خطیر باشد اما برای عارف هر گونه تعلق به تن!

دوم آنکه تقوا و گناه نیز وابسته به مرتبه وجودی شخص هستند زیرا در نسبت با امرخطیر معنا می‌یابند و امرخطیر نیز تناسبی با مرتبه ایمان شخص دارد؛ مرتبه ایمان هم وابسته به مرتبه وجودی شخص است. بنابراین این در اینجا تقوا و گناه از مصادیق فقهی فراتر می‌روند (آن‌ها را هم شامل می‌شوند) و باتوجه به «وجود» هر شخص مصادیق دیگری را نیز شامل می‌شوند. به عبارتی آنچه برای کسی تقوا است شاید برای دیگری اصلاً موضوعیت نداشته باشد، در اینجا تقوا آن انتخابی است که مرتبه فرد را متعالی‌تر می‌کند و گناه آن انتخابی که مرتبه فرد را نازل‌تر. این است حکمت «حسنات الابرار، سیئات المقربین!». (البته نباید گمان کرد در این تلقی ما از فقه گذار کرده‌ایم بلکه فقه پایه‌ای‌ترین امور را بیان می‌کند، فرد که متعالی‌تر می‌شود بنابر احکام هر مرتبه برخی امور مستحب را نیز بر خود واجب و برخی امور مکروه را حرام می‌بیند! این به معنی رد کردن واجب و حرام به آن صورت که در فقه آمده است نیست.)

حوصله مخاطب). مساله نگارنده این نیست که «مومن» حتما در «سیاست» داخل می‌شود (که اثبات این امر یادداشتی دیگر می‌خواهد) بلکه بیان این نکته است که حضور مومن در سیاست یکسره با دیگران متفاوت است. حضور مومن ماهیت همه‌چیز را دگرگون می‌کند. توصیفاتى که شهید سلیمانی و هم‌زمانش از هشت سال دفاع مقدس بیان می‌کنند انسان را به شگفت وامی‌دارد که آیا به واقع این یک «جنگ» در معنای عرف روابط بین‌الملل بوده است یا یک مدخل به جهانی فراتر که مردترین مردان را به سوی خود می‌خواند؟ «جنگ» در این نگاه همان عرصه‌ای است که جدال میان ایمان و امرخطیر از جهان انفسی پا به عرصه عینیت می‌گذارد. جدالی که تا پیش از این روح و روان مومن را مشوش می‌کرد اکنون جسم او را نیز به ستیز می‌خواند. آنچه مرا عمیقا می‌آزارد تحلیل‌هایی هستند که جنگ‌های شهید سلیمانی را به شلیک گلوله‌ها و آزادسازی مناطق فرومی‌کاهند. حال آنکه شهید در هر جنگ، مشغول جدالی انفسی نیز بود! شهید سلیمانی با جنگ راه سلوک را طی می‌کرد و ادبیات معمول روابط بین‌الملل چقدر در خصوص چنین طرحی از جنگ بیگانه و عقیم است! یقینا بخشی از آنچه شهادت سردار سلیمانی را چنین عظمت بخشید و قلوب همگان را با مرگش داغدار کرد، «ایمان» او بود. شهید سلیمانی، هرگز جنگ و ایمان را دو امر منفک از یکدیگر نمی‌دید. موبد این سخن بخشی از وصیت‌نامه اوست: «خداوندا! در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه [چیزی دارند] و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است. وقتی آن‌ها را به سمت بلند کردم، وقتی آن‌ها را برایت بر زمین و زانو گذاردم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ این‌ها ثروا دست من است که امید دارم قبول کرده باشی.»

شهید سلیمانی رندانه جنگ را در کنار اعمال عبادی ذکر می‌کند، در این معنا اسلحه دست گرفتن خود عملی عبادی و سلوکی است اما متفکرانی که از آینه‌ی مکدر نظریات عرفی روابط بین‌الملل در پی تحلیل این نگاه برمی‌آیند جز زنگارها چیزی نصیبشان نمی‌شود و افسوس که همان زنگارها را واقعیت می‌پندارند! این متن صرفا عرض ارادتی است نسبت به سردار بزرگ جهان اسلام، شهید حاج قاسم سلیمانی و گرنه ذهن و قلم نویسنده حقیرتر از آن بود که از عظمت او بنویسد. حقا که همین سطور نیز از لطف و کرم پروردگار است.

هیچ وقعی به ایمان نمی‌نهند. در نظر ایشان مومن همانگونه می‌جنگد که کافر می‌جنگد. اصول و قواعد ثابت هستند و سربازان جز در چارچوبی معین نمی‌توانند عمل کنند. چه بسا حتی مسلمانان نیز در عرصه روابط بین‌الملل چنین نگاهی داشته باشند اما «مومن» چه؟ کسی که پس از مهلک‌ترین جدال‌های انفسی با امرخطیر، هم‌چنان بر پای خود ایستاده و امرخطیر را به زانو در آورده است چگونه می‌اندیشد؟ «مومن» در اینجا نیز قواعد را درهم می‌ریزد. عقل محاسبه‌گر او را محکوم به شکست می‌کند اما او هشت سال مقابل دشمن می‌جنگد و سرانجام پیروز می‌شود! «مومن»، مومنانه می‌جنگد بنابراین نیروی او نه از سلاح در دستانش بلکه از ایمان قلبش است. شهید سلیمانی در وصیت‌نامه خود می‌فرماید:

«اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین کار را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را به پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد.»

سردار قاسم سلیمانی چنین فرمانده‌ای بود: «مومن!» و این شاید تنها کلمه‌ای باشد که او را وصف می‌کند بی‌آنکه تقلیل دهد. در خاطره‌ای از یکی از هم‌زمان حاج قاسم نقل شده است که پس از ماه‌ها فعالیت اطلاعاتی، ماشینی حاوی مواد منفجره وارد یکی از پایگاه‌های داعش می‌شود. پایگاهی که با سقوط آن چه بسا شهر آزاد شود! در لحظات آخر شهید سلیمانی ماموریت را لغو می‌کنند زیرا در آن حوالی کودکانی در حال بازی بوده‌اند و احتمال داشته موج انفجار به آن‌ها لطمه بزند؛ به این صورت عملیاتی چندماهه بی‌نتیجه می‌ماند. چه کسی جز «مومن» از این دو راهی‌های اخلاقی که «امر خطیر» خود را در هاله‌ای از مصلحت موجه جلوه می‌دهد، می‌تواند سربلند بیرون بیاید؟ در خاطره‌ای دیگر نقل شده است شهید سلیمانی زمانی که در عراق مشغول عملیات بوده‌اند در پی بارش برف در تهران با پادگان مقر سپاه تماس می‌گیرند و سفارش می‌کنند تا برای آهوانی اطراف پادگان علوفه تهیه کنند. وقتی از ایشان سوال می‌شود که در آن شرایط جنگی چطور به فکر آهوان هستند، شهید می‌فرماید: «من به شدت به دعای خیر آنان باور دارم!» (البته مساله ایمان در جنگ بسیار مهم‌تر و جدی‌تر از این خاطرات است و تحلیل و بررسی دقیق آن مخصوصا در دفاع مقدس نه در تاب نویسنده است و نه